

پیشخوان

حافظ؛ حقیقت شعر و شاعری

■ کتاب «شاعران در زمانه عسرت» همراه با حذف برخی قسمت‌ها انتشار یافته است بدون آنکه در لحن و ادبیات نوشته بازنگری شده باشد. داوری عادت ن‌سدارد کتاب‌های قدیمی‌اش را بر حسب نظر گاه جدیدش بازنویسی کند. جالب است که دکتر داوری مخالف چاپ مجدد این کتاب بوده اما از انتشار آن ممانعت نیز نکرده است. کتاب حال‌وهوای جوانی دکتر داوری را دارد. لحنی که برخلاف نوشته‌های امروزی‌اش با مخالفت‌ها و تعبیر احساسی، روحیه انتقادی و صراحت کلام زیادی همراه است. داوری در کلماتش حساسیت بیشتری دارد و صراحت لهجه‌اش مانند گذشته نیست. مثلاً او در مورد اینکه گفته غرب نفلسانیت است بارها اظهار پشیمانی کرده چون این تعبیر صریح را موجب سوءتفاهم دانسته است و خوانندگان آثارش بین نفلسانیت در روان‌شناسی با نفسانیت فلسفی تفاوتی نگذاشته‌اند. در کتاب «شاعران در زمانه عسرت» بارها بحث نفلسانیت مطرح شده است.

سالیان دور دکتر رضا داوری عالمانه به نسبت شعر با فلسفه پرداخت و طرحی درلنداخت که با وجود گذشت چندین دهه همچنان تازه و امروزی است. شاعران در زمانه عسرت به چه کار می‌آید؟ پرسش این است که شاعران در زمانه عسرت به چه کار می‌آیند. اگر به ظاهر کلام در معنای متداول توجه کنیم سوال بی‌معنی به نظر می‌رسد، زیرا به کار آمدن یعنی مفید بودن در حیات روزمره و موثر افتادن در ساختن و پرداختن وسایل این زندگی از طریق استیلا بر طبیعت مادی و عمل کردن به مقتضای حاکم بر زمانه.

نویسنده قصد نوشتن یک کتاب در نقد ادبی را نداشته است و به گفته وی مقالات این دفتر را برای اظهار علاقه به شعر نیز نوشته بلکه در آنها کوشیده است تا در پاید که شعر در زمان ما چه وضعی دارد و ما از شعر چه می‌طلبیم و آن را چگونه می‌خوانیم و درمی‌یابیم. از نگاه وی مردمی که شعر و شاعر دارند، زبان استوار هم دارند و می‌توانند در خانه زبان قرار و آرام داشته باشند، اما وقتی شعر نیست،



زبان بیمار مظهر سستی بنیاد خرد و خردمندی است. شاعر برخلاف آنچه معمولاً می‌پندارد از احساسات خود نمی‌گوید بلکه چیزی را که ما معمولاً نمی‌بینیم و دارد از راه می‌رسد، می‌بیند و از آن خبر می‌دهد. مردمان معمولاً می‌پندارند که شعر تفنن است و پس از اینکه نیازهای عمده رفع شد، می‌توان به آن پرداخت. شاید بتوان به عکس این قضیه هم فکر کرد و گفت آدمی می‌تواند از بسیاری نیازهای خود بگذرد اما هرگز از شعر بی‌نیاز نبوده است.

به‌ش نظر داوری بخش مهم کتاب، فصل سوم یعنی حافظ و نحوه تلقی ما نسبت به زبان اشارت اوست و بقیه مطالب مقدمه و ضمیمه است. اگر در فصل اول سخن از انحطاط زبان به میان آمده یا لفظ فرهنگ مسامحتاً به کار رفته، زبان به معنی زبان عبارت مورد نظر بوده و نه زبان به معنی اشارات و طبیعی است که به این ترتیب بحث کم و بیش در مرتبه علوم اجتماعی مطرح شده است. داوری، حافظ پژوهی‌ها و نقد ادبی را حجاب فهم حافظ می‌داند و می‌گوید مردم عالمی حافظ را بهتر می‌فهمند. به‌ش نظر از چنین قضاوتی به درک ماهیت زبان وابسته است. از دیدگاه نویسنده، زبان تنها وسیله تفهیم و تفاهم نیست و اساساً زبان وسیله‌ای در دست ما نیست بلکه با زبان خود را می‌یابیم. ماهیت حقیقی زبان هم‌زمانی است. بلکه وجود بش‌ر هم‌زمانی است و بش‌ر با زبان و در زبان مقام و وضع خود را می‌فهمد. ماهیت زبان در زمانه عسرت گم شده است و اکنون حرف‌ای و لفاظی جای شعر و هنر حقیقی را گرفته است. وجود بش‌ر هم‌زمانی است یعنی بش‌ر از همان آغاز در یک نسبت و تعلق درافتاده است. در این هم‌زمانی بش‌ر از عادت‌ها، ظواهر و از عبارت‌ها گذر می‌کند. به تعبیر دقیق‌تر بش‌ر قبل از همه اینها هم‌زمان بوده است. حافظ از شریعت و بهشت و عمل گذر می‌کند. این نشانی، بی‌توجهی به شریعت نیست بلکه شاعر سخنگوی وجود است.

فصل مربوط به «سعدی، شاعر اخلاق» در چاپ جدید حذف شده است. ناشر در این مورد توضیحی نداده اما این فصل موخره خوبی بر کتاب می‌توانست باشد. کسی که کتاب را خوانده و فهمیده، می‌داند که اخلاقی بودن نزد حافظ در وصف کسانی است که نتوانسته‌اند در عالم مهر و وفا و در فراسوی نیک و بد سیر کنند. وقتی می‌شنویم که سعدی شاعر اخلاق است، هم مدحش کردایم و هم تمنای گذر از او را داشته‌ایم. اخلاقی بودن در اینجا به معنی وجود کلمات مودبانه و با نزاکت نیست (بلکه در اشعار سعدی گاه تعبیر بی‌ادبانه‌ای هم دیده شده است). اخلاقی بودن یعنی توسل به دستورالعمل‌ها و تدابیر برای خرمی و گشایش مردمان. اما رند را با اینها چه کار؟ داوری می‌گوید سعدی در غزل هم اهل اخلاق است، اما حافظ از نام و ننگ گذر کرده است.

پاره‌ای از شرایط لازم برای امکان ترجمه آثار هایدگر

مواجهه با یک غول



بیژن عبدالکریمی

سوال این است: ترجمه‌های مترجمان محترم فارسی از کتاب «وجود و زمان» را چگونه باید ارزیابی کرد؟ و مهم‌تر از آن معیار ما برای این ارزیابی‌ها چیست؟ پیش‌تر در همین روزنامه و همین صفحه گفته بودم ترجمه‌هایی همچون ترجمه‌های آقایان سیاوش جمادی و دکتر عبدالکریم رشیدیان از متنی چون «وجود و زمان» هایدگر، در قیاس با نحوه مواجهه نسل‌های پیشین، مشخصاً مرحوم فردید و شاگرداش با هایدگر، به نحو توامان نمایانگر تحولی مثبت و در همان حال منفی در حوزه هایدگرشناسی کشور است، ترجمه‌هایی که نشانگر عزم و اراده بخشی از جامعه فلسفی ایران برای رجوع مستقیم به خود آثار متفکران بزرگ و طراز اول غربی است (وجه مثبت قضیه)؛ اما در همان حال در این کوشش‌ها، باز هم در قیاس با نحوه مواجهه نسل‌های پیشین با هایدگر، وجهی منفی نیز دیده می‌شود.

بی‌تردید هایدگر را باید یکی از متفکران طراز اول تاریخ متافیزیک غربی و هم‌شان فیلسوفان بزرگی چون افلاطون، ارسطو، کانت و هگل دانست. همچنین، به گمان بسیاری از صاحب‌نظران، کتاب «وجود و زمان» اگر نگوییم بزرگ‌ترین، لاقال یکی از بزرگ‌ترین آثار فلسفی قرن ۲۰ و حتی سراسر تاریخ فلسفه است. کتاب وجود و زمان، به اعتبار عمق و اصالت، با هیچ اثر فلسفی دیگری در قرن ۲۰ قابل مقایسه نیست، چرا که دیگر آثار بزرگ این قرن، برای مثال رساله منطقی‌خفسی یا پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین، با وجود همه اهمیت و اثرگذاری تاریخی‌شان، کملاً درون سنت تفکر متافیزیکی و در ادامه این سنت هستند و این صرفاً کتاب وجود و زمان هایدگر است که می‌کوشد ما را به یک شیفت پارادایمی و به گذر از یک سنت فکری و تاریخی به یک سنت فکری و تاریخی دیگر دعوت کند. لذا این کتاب رسالت بسیار سترگی را برعهده گرفته است. هایدگر در این کتاب و در دیگر آثارش می‌کوشد affقی تازه برای تفکر بیافریند و به بنیان‌گذاری یک سنت تازه در تفکر مبادرت ورزد. اما ما برای تشریح این افق و بیان این نحوه تفکر تازه زبان مناسبی برای بیان آن نداریم، چرا که زبان بالذات متافیزیکی است و هایدگر خوهان گسست از تفکر متافیزیکی است.

مهم‌ترین ویژگی تفکر هایدگر در این است که وی می‌کوشد تا نحوه ظهور و حدوث و تاریخ بسط تفکر متافیزیکی را در تملیمیت و کلیش مورد تامل و نقد و بررسی قرار دهد و افق تفکر جدیدی را در خارج از افق و چارچوب‌های سنت تفکر متافیزیکی، در برابر بشر جدید بگشاید به همین دلیل، یعنی به دلیل فاصله‌گیری از سنت، زبان، مفاهیم و مقولات تفکر متافیزیکی و تلاش به منظور نیل به زبان و مفاهیمی و مقولاتی جدید، با دشواری‌های بسیاری روبه‌رو می‌شود و همین امر است که بسیاری را واداشته است تا به دلیل دشواری و نامانوس بودن زبان و تفکر هایدگر به موضع‌گیری شدید علیه وی بپردازند. به دلیل همین دشواری و نامانوس بودن زبان و تفکر هایدگر است که ترجمه آثار وی، به‌خصوص کتاب وجود و زمان، را به هیچ‌وجه نمی‌توان ترجمه، در معنا و مفهوم متداول کلمه دانست و باید آن را امری بسیار صعب، دشوار و خطیر تلقی کرد و نمی‌توان قدردان زحمت مترجم محترم آن نبود.

آری! هایدگر خود نیز به «هی‌لافاتی و نازیبایی کلام»، «فقدان واژگان و دستور زبان مناسب»، «قیاس‌ناپذیری و بی‌همانی زبان» و «ناسفنگی بیان» در بحث خویش از وجود موجودات سخن می‌گوید. اما ما نباید آن را صرفاً به منزله نقصی در زبان یا تفکری وی تلقی کنیم. بسیاری به دشواری و صعوبت و نامتناول و نامانوس بودن زبان هایدگر اذعان داشته و دارند، لیکن این دشواری و نامتناول بودن زبان هایدگر و چرایی آن کمتر محل تامل و امعان نظر قرار گرفته است. مترجمان فارسی کتاب وجود و زمان نیز، همچون بسیاری از منتقدان هایدگر، کمتر به این نکته توجه داشته‌اند که دشواری زبان هایدگر به منزله نشانه‌ای از قصور و نقصان زبان و تفکر وی بلکه به سبب نفس واقعیتی است که هایدگر می‌کوشد ما را به تفکر درباره آن فراخواند. لذا به‌هیچ‌وجه نمی‌توان و نباید دشواری زبان خاص تفکر هایدگر را ــ که علی‌الاصول دشواری هر گونه تفکری است که بکوشد اندیشه غیرمتافیزیکی را با زبان ذاتاً متافیزیکی بیان کند ــ توجیه نارسایی متن ترجمه آثار وی قرار داد. ما می‌توانیم تفکر غیرمابعدالطبیعی وی را به زبان مابعدالطبیعه ترجمه کنیم و آنگاه چنین به نظر می‌رسد که مسوولیت خویش را در قبال فهم این تفکر آن کردایم. چنین مترجم با مفسری حرکتی را که در بطن و ذات شیوه تفکر هایدگر است از همان آغاز انکار کرده است. درست است که زبان تفکر هایدگر دشوار است، اما به

همان اندازه تامل‌برانگیز، شورانگیز و تکان‌دهنده است. خواننده‌گانی که مواجهه مستقیم با متن اصیل هر فیلسوف و متفکر بزرگی، از جمله هایدگر را تجربه کرده‌اند به‌خوبی اِین اصل را تأیید می‌کنند که «اساساً هر متن اصیل فلسفی برای اهل فلسفه شورانگیز و تکان‌دهنده است.» خواننده علاقه‌مند و مشتاقی که خواهان مطالعه متن اصیل فلسفی یا یک فیلسوف اصیل بوده می‌کوشد در مسیر وژرش نسیم تفکر هایدگر قرار گیرد و لذا می‌کوشد گام‌به‌گام فیلسوف یا متفکر موردنظر، مسیر تفکر او را طی طریق کرده، تند نشدن ضربان قلب، حبس شدن نفس در سینه و شتاب‌گرفتن جریان گردش خون در رگ‌هایش را احساس می‌کند. اما متأسفانه در بسیاری از ترجمه‌های فارسی از متون اصیل فلسفی این شورانگیزی و تکان‌دهندگی متن به خواننده منتقل نمی‌شود. می‌پذیریم که زبان کانت و هگل دشوار است، اما این امر به‌هیچ‌وجه از تامل‌برانگیزی، شورانگیزی و تکان‌دهندگی متون حاصل از اندیشه آنان نمی‌کاهد. دشواری زبان برخی از فیلسوفان به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند توجیه مناسبی برای ناتوانی مترجم در انتقال این شور فلسفی از متن اصلی به متن ترجمه باشد هر کس که تجربه ترجمه متنی فلسفی را آزموده است، به‌خوبی «فشار و تحکم زبان» را به جان آورده و کاملاً از دشواری و صعوبت ترجمه متن فلسفی آگاه است. اما ترجمه آثار فلسفی، به‌خصوص آثار متفکر نامتناولی چون هایدگر و متن

دوران‌سازی چون وجود و زمان، امری صرفاً فنی و تکنیکی نبوده، مترجم به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند و نباید در امر ترجمه عملی خنثی و بی‌طرف باشد و این دقیقاً همان امری است که در هر سه مترجم فارسی کتاب وجود و زمان دیده می‌شود.

بی‌تردید، تکیه و دفاع از این خنثی و بی‌طرف بودن مترجمان فارسی در ترجمه کتابی چون وجود و زمان حاصل موضعی عکس‌العملی نسبت به تفسیرهای دینی و معنوی متفکری چون فردید از تفکر هایدگر است که آقای جمادی در مقدمه ترجمه خویش از کتاب وجود و زمان از این گونه تفسیرها به «فیل و قال هایدگرشناسان و از آن مصیبت‌بارتر، کنش ایدئولوژیک و وحشیانه قرقه‌سازانی که بویی از تفکر و فلسفه نبرده‌اند» تعبیر کرده و دکتر رشیدیان نیز بر همین سیاق این گونه خوانش‌های دینی و معنوی از متون هایدگر را تحمیل ادبیاتی ناجور و ناهماهنگ با متن بر متن دانسته و از آن به «آله‌ای ادبی» بر «اصالت خشک اثر» تعبیر می‌کند. (تک: مقدمه مترجم، ص ۱۲)

اینجانب، بی‌آنکه خواهان دفاعی مطلق و همه‌جانبه از خوانش متفکری چون فردید و تحمیل ادبیاتی تئولوژیک به زبان پدیدارشناسانه هایدگر باشم، نمی‌توانم از بیان این امر خودداری ورزم که مترجم خنثی و بی‌طرف نیز به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند انتقال‌دهنده تفکر متفکری چون هایدگر به خوانندگان متن ترجمه باشد. مترجم هر متن اصیل فلسفی، از جمله آثار هایدگر، باید خود با متفکر طی طریق کرده، خود در مسیر تفکر متن قرار گیرد و آنگاه با تمام وجود و به‌نجوی شورمندانه بکوشد تا برطرف کردن هر گونه مانع، خواننده را در مسیر تفکر متفکر قرار دهد. لذا ترجمه یک اثر اصیل فلسفی بیش از یک تلاش فنی و تکنیکی، نوعی تلاش و صبرورت فلسفی است و بدون این تلاش و صبرورت درونی و فلسفی به‌هیچ‌وجه نمی‌توان به یافتن زبان شایسته‌ای برای ترجمه یک متن اصیل فلسفی و انتقال شورمندی و تکان‌دهندگی آن نایل آمد؛ و این قصور اساسی دقیقاً همان امری است که در ترجمه فارسی دکتر رشیدیان از کتاب وجود و زمان دیده می‌شود.

به اعتقاد اینجانب، وقتی مترجم محترم در مقدمه خود از «کولاه‌های کلامی بی‌پایان هایدگر» و «سراسم‌آور» بودن این کولاه‌های کلامی، «ساخت مکانیکی زبان» هایدگر، «اتصالات خشک اثر» و «طنین خشک تصادم قطعات مدّک‌آور» سخن می‌گوید و معتقد است که مترجم به‌هیچ‌وجه نباید «آله‌ای ادبی» بر «اتصالات خشک اثر» بکشد (تک: مقدمه مترجم، ص ۱۲) و به این ترتیب، مترجم باید «واقعیت‌های بی‌لطفانی، نازیبایی و ناسفنگی را که هایدگر خود بر آنها تصریح می‌کند به عنوان یکی از عناصر حفظ سبک در ترجمه در نظر داشته باشد»، در واقع خود وی، به نحوی غیرمستقیم و با زبان بی‌زبانی به عدم‌وقوفت خویش در انتقال «حال تفکر هایدگر» و متوقف شدن در سطح قیل‌وقال اصطلاحات و واژگان متن اثر معترف بوده است.

به گمان بنده، متن ترجمه فارسی ایشان تنها برای کسانی قابل استفاده است که پیشاپیش با تفکر هایدگر آشنا‌ند و برای خواننده‌ای که خواهان است از طریق این ترجمه برای نخستین‌بار با هایدگر آشنا شود، این ترجمه نیز کمک شایانی به وی نمی‌کند. اما با همه این اوصاف، تلاش‌های دکتر رشیدیان مبنی بر وفاداری به خطوط سیاه متن وجود و زمان را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان نادیده گرفت، هر چند که خطوط سفید متن، یعنی همان اروس و شور و هیجان و تکان‌دهندگی مستتر در اثر، کماکان ترجمه‌ناشده باقی مانده است.

پاره‌ای از شاخصه‌های اصلی تفکر هایدگر در کتاب وجود و زمان/ دلایل موفقیت‌آمیز نبودن ترجمه‌های فارسی کتاب وجود و زمان:

■ شاخصه اصلی تفکر هایدگر در این نکته نهفته است که وی به ما نشان می‌دهد تفکر متافیزیکی و به تعبیر دیگر عالم و تمدن غربی، صرفاً به منزله «یک امکان» است و نه «یگانه امکان» و به‌هیچ‌وجه نباید آن را به منزله تنها راه و امکانی که در برابر بشر قرار دارد تلقی کرد.

هایدگر همچنین، بزرگ‌ترین خطر دوران ما را، خطری که از نظر وی زبان‌یاتر از انفجار سلاح‌های هسته‌ای است، در این می‌داند که بشر سایر امکانات، سایر راه‌ها، سایر شیوه‌های زیست و نحوه‌های بودن گوناگون خویش را از یاد برده است. تفکر هایدگر رسالت عظیمی را بر عهده گرفته است. این تفکر خواهان است که نحوه‌های دیگر بودن و شیوه دیگری از تفکر را که از یاد و خاطره بشر زوده شده است، به یاد آورد.

■ اما اینچنان که به نظر می‌رسد و آنچه‌ان که ما کم‌وبیش می‌دانیم، هیچ‌یک از مترجمان بزرگ‌وار ایرانی متن وجود و زمان، وجود امکان دیگری، غیراز امکان تفکر متافیزیکی را برای تفکر به رسمیت نشناخته، یا اساساً تصور روشنی از آن ندارند، یا لاقال ما نشانه‌هایی از این تصور روشن را در آثار و گفته‌هایشان سراغ ندرایم.

■ به تعبیر ساده‌تر، به باور من، فهم و تجربه امکان تفکر هایدگر ــ البته نه به نحو مطلق ــ مشروط به تجربه امکان دیگری از تفکر، غیراز تفکر متافیزیکی است و تعبیر دیگر این سخن این است که آنان که با سنت‌های تاریخی غیرمتافیزیکی ــ از جمله سنت تاریخی، حکمی و معنوی خردمان یا سنت تفکر هندی یا خور دور آشنایی ندارند ــ به نحو راحت‌تری به فهم تفکر هایدگر نایل می‌شوند تا آن دسته از مترجمان یا روشنفکرانی که اساساً هیچ پیوندی با سنت‌های تاریخی غیرمتافیزیکی ندارند. به همین



■ خود هایدگر از «زبانی اصلی»، یعنی از زبانی غیراز زبان گفتاری، سخن می‌گوید: «سخن گفتن، گوش‌دادن به زبان است که آن را در سخن می‌گوییم.» هایدگر اسم چیزی را که به آن گوش می‌سپاریم، «زبان اصلی» یا «ذات زبان» می‌نامد. ■ هایدگر از گشتل برای توصیف جهانی که در آن زبان و سخن گفتن، صرفاً تبادل اطلاعات است، استفاده می‌کند. سخن گفتن همچون تبادل مرتب و منظم اطلاعات با پروژه زبان صوری که فیلسوفان و منطق‌دانن در نیمه نخست قرن ۲۰ برعهده گرفتند، مهیا‌شد.

■ در این راستا زبان معمول و متداول در چارچوب طرح‌های ممکن زبان صوری، شفاف و بی‌ابهام قرار داده می‌شود. پروژه صوری کردن زبان رایج و متعارف، به مرتب کردن و سامان دادن زبان منجر می‌شود و معین کردن حدود و چارچوب‌های آن در جهت کارکرد اطلاع‌رسانی.

■ در مقابل این رویکرد به زبان، هایدگر ایستادگی می‌کند. هایدگر در نظر داشت تا در یافتن از زبان را به جای مفهوم و تصویر سنتی از زبان، که در تصویر ارسطویی از زبان نمایان است، جایگزین‌کند.

■ طبق تصویر سنتی از زبان، هر کلمه یک معنی دارد و هر معنی یک تصویر یا مفهوم درونی با ذهنی است. در نگرش ارسطویی هدف از نشانه‌ها و نمادهای زبانی ارتباط دادن معانی با دیگری است. اِین نگاه به زبان، آن را همچون یک ابزار صرف برای تبدیل معنی و تغییر شکل معنی، محدود می‌کند. در نگرش ارسطویی به زبان، نشانه‌ها به خودی خود، همچون اموری مرد و بی‌جان ملاحظه می‌شوند و از این‌رو سخن گفتن، زندگی بخشیدن و معنی دادن به نمادهای بی‌جان و مرده به نظر می‌رسد.

■ اما هایدگر می‌کوشد تا نشان دهد در این تلقی از زبان، سبب پراکندگی، گسستگی و تکه‌تکه شدن حضوری است که مرکزش را گم کرده است. یعنی در تلقی متافیزیکی رایج پژوهندگان و علاقه‌مندان به این متفکر قرار گرفته است. ■ ترجمه‌های فارسی کتاب وجود و زمان نیز این مرکز گم است. به بیان ساده‌تر، ترجمه‌های فارسی از وجود و زمان در سطح واژگان باقی مانده، نتوانسته‌اند به پس واژگان رسوخ نمی‌کنند، چون از اساس به وجود چیزی در پس واژگان قابل نیستند. شاید افراطی و مبالغه‌آمیز نباشد که ما ترجمه‌های فارسی وجود و زمان را ترجمه‌های نهیلیستی از اثری بدانیم که خواهان گذر از نهیلیسم است، چرا که مترجمان محترم آن از اساس affقی ممکن برای گذر از نهیلیسم را نمی‌پذیرند و از اساس وجود چنین affقی را انکار می‌کنند.

پستخوان

یادداشتی در معرفی کتاب

«چگونه سار تر بخوانیم»

اندیشیدن در خیابان، زیر باران...

کیان رضوی

■ خواندن آثار متفکران بزرگ، کاری است که برای انجام دادن آن، اندکی بیش از معمول باید جسارت و شهامت به خرج داد. گاهی گذشته از آشنایی با اندیشه و گرایش فکری یک متفکر باید با سبک نوشتار و شیوه پردازش‌های فکری وی نیز آشنا بوده به هررو، برای درست فهمیدن اندیشه یک متفکر، راه‌های پیچیده‌ای پیش روی ما هست. برای تحقق منظور فوق، تا به حال روش‌های فراوانی آزموده شده است. از جمله اینکه بسیاری نویسندگان، به نوشتن شرح‌حال خود یا متفکری در حیطه شناخت و تخصص خود دست زده‌اند یا عده‌ای خوانش سیستمی آثار متفکران را پیشنهاد کرده‌اند و آن را بهترین راه برای فهم اندیشه وی دانسته‌اند. به هر حال این مساله، همواره امری جدی در زمینه خوانش و تحلیل و نقد و بررسی آثار متفکران بزرگ بوده و هست.

یکی از بهترین منابعی که برای آشنایی با طرز خوانش و فهم اندیشه و آثار برخی متفکران سرشناس تهیه شده، مجموعه‌ای است تحت عنوان «چگونه... بخوانیم.» مجموعه‌ای که تحت نظر سایمون کرچلی و توسط نویسندگان خبره و مسلط به موضوع نوشته شده است. «چگونه سارتر بخوانیم یکی از کتاب‌های این مجموعه است که به قلم رابرت برانسکونی نوشته شده و با ترجمه نادر فتوح‌چی و علیرضا علیخانی‌فرد توسط نشر

رخداد نو به چاپ رسیده است. کتاب یاد شده، مانند کلیشه‌های کلاسیک گذشته، به معرفی متفکر مورد بحث و گفتار درباره وقایع زندگی وی نپرداخته است بلکه به شیوه‌ای جدید، خواننده را با مساجرای زندگی و affقی‌های اندیشه اندیشمند آشنا می‌کند: در کتاب‌های این مجموعه، منخشی از آثار متفکر مورد بحث در کنار هم و به شکلی منسجم و در عین حال تفکیک شده، گنجانده شده است، به طرزیک که خواننده با



سیر تحول فکری و اندیشه و آثار یک اندیشمند آشنا شود و اطلاعات بنیادی، یعنی آنچه برای چنین معرفی ضروری و لازم است را برای خوانش و فهم آثار متفکر به‌دست آورد.

«چگونه سارتر بخوانیم» که در ۱۳۶ صفحه، در قطع رقیعی به چاپ رسیده، شامل مطالب به هم پیوسته و منسجمی است که با خواندن آن، خواننده نه تنها با اندیشه و آثار ژان پل سارتر، بلکه با خط سیری از وقایع مهم و فعالیت‌های وی در طول زندگی‌اش آشنا می‌شود. این کتاب به خواننده این فرصت را می‌دهد که با مطالعه حجمی اندک، درکی وسیع از چرایی و چگونگی رشد غول اسا و خط سیر بزرگ شدن این نویسنده، کنشگر و فیلسوف فرانسوی به دست آورد.

ژان پل سارتر، این فیلسوف اگزیستانسیالیست، دارای شهرت جهانی است و در مقایه فراتر از یک نویسنده یا یک فیلسوف با مواضع سیاسی رادیکال قرار دارد. او از آن دسته اندیشمندانی است که برای فهم اندیشه و آثارش باید چندین منزل مقدماتی را طی کرد. کتاب «چگونه سارتر بخوانیم» یکی از بهترین آثار برای دستیابی به مقدمات لازم برای شناخت خطوط اصلی اندیشه‌های سارتر است. از آثار مهم ژان پل سارتر می‌توان به رمان فلسفی «تهوع»، نمایشنامه‌های «شیطان و خدا»، «گوشه‌نشینان التونا» و کتاب «هستی و نیستی» اشاره کرد. وی در طول عمر سیاسی خود در اندیشه و عمل، مواضعی رادیکال و معطوف به نقد وضع موجود و گویهای تحول‌خواهی را در پیش گرفته و به گروه‌های چپ تندرو دلگرمی داده بود.

کتاب «چگونه سارتر بخوانیم» در ۱۱ بخش تالیف و تدوین شده است. بخش یازدهم گامشمار زندگی سارتر است که به انضمام دو بخش، یکی منابع برای مطالعه بیشتر و دیگری نمایه، منتشر شده است. این فصول هر کدام به نوبه خود بر ارزش کاربردی کتاب افزوده‌اند.

با توجه به کم و کیف آثاری که درباره ژان پل سارتر وجود دارد، این کتاب از آثار مفید و قابل توجهی است که در دسترس دانش‌جویان، پژوهندگان و علاقه‌مندان به این متفکر قرار گرفته است.

«چگونه سارتر بخوانیم» با ترجمه‌ای روان و شیوا به چاپ رسیده و این امر بر ارزش اثر افزوده است. در پایان یادآوری می‌کنم که از این مجموعه کتاب‌های دیگری درباره نیچه، فروید، داروین و چند متفکر سرشناس دیگر تالیف شده است که به لحاظ روش، تدوین و محتویات، شبیه کتاب موردنظر ما هستند. اما در این سطور، تنها به معرفی «چگونه سارتر بخوانیم» پرداخته‌ایم. در یک واکنش فشرده می‌توان گفت که این کتاب اثری است مختصر و مفید که مطالعه آن برای علاقه‌مندان و محققان حوزه فلسفه و اندیشه معاصر خالی از فایده نخواهد بود.